

از آنهمه افتخارات ادبی نیست گویا سرسبز جهل یکباره چراغ فضل و ادب را در ایران خاموش کرد تا عکس العمل آن روزگار پیشین در دوره مابعد آمد .

اکنون ای جوانان محصل و طلاب علوم مدارس نوبت شما است که بکوشید و بجهدو آنچه از دست ما رفته بدست بیاورید در خاتمه با خاطری از مسرت و امتنان لبریز سپاس بی نهایت وشکران بیحد خویش را از اینهمه زحمت و پذیرائی بخدمت کارکنان و محصلین مدرسه متوسطه اکبریه مخصوصاً حضرت آقا ضیاءالدین مدیر محترم علم و دانش پرور مدرسه تقدیم داشته و بتوسط دوستان حاضر خدا حافظ وشکران و امتنان خویش را بدوستان غایب از این محضر که در این سفر همه بیش از حد انتظار از ره پیذیرائی فرموده و ملاطفت روا داشتند ارمغان ساخته و بحکم تقدیر تا دوسه روز دیگر یعنی پس از فراهم شدن وسایل تعمیر قبر استاد کمال الدین مازاد امتنان دوستان بطرف مرکز رهسپار میشوم

## شرح حال کمال الدین اسمعیل

### تحصیلات کمال الدین . -

کمال الدین در حیات پدرش بتحصیل علوم معموله عصر در مدارس اصفهان اشتغال داشته ولی احتیاج فقر نگذاشته است که تحصیلات خود را تمام کند چه بزودی جمال الدین عبدالرزاق در گذشته و کفالت خوانواده او را از مدرسه خارج ساخته است .

با موانع فوق کمال الدین از غالب علوم معموله عصر نمونه داشته هر چند بقول خودش هیچیک تا حد آنها نبود از مبادی حکمت و طب و ریاضیات مخصوصاً هندسه نیز سهمی داشته و در اشعار خود اصطلاحات علوم مذکوره را بطرزی خاص که حاکی از بصیرت است استعمال نموده است . ولی در فقه و اصول و تبحر در ادبیات عرب

که جزء لاینفک شاعری آن عصر بوده است زحمات بسیار کشیده و خود را فقیه میدانسته است و چنانچه خود میگوید پارسی و بنازی و نظم و نثر سخن گفته است ولی از اشعار عربی و نثر او تاکنون نمونه بدست نیست .

### مذهب کمال الدین . -

بطوریکه در مقدمه ذکر شد اکثریت مذهبی ایران را در عصر کمال الدین مخصوصاً در عراق فرقه شافعی و حنفی دارا بوده اند . در اینصورت مسلم است که سلاطین وقت و شرای معروف که طرف توجه عامه واقفند بایستی ظاهراً هم باشند با مذهب اکثریت مخالفت نکنند .

کمال الدین هم از این قاعده مستثنی نبوده و مثل یکنفر شافعی متعصب خلفای اربعه را ستایش و تمجید گفته و بزرگترین لقبی که به مدح خود میداده امام شافعی زمان بوده است . لیکن یگانه سببی که از تعصب فوق العاده و خشکی کمال الدین کاسته دخول وی در سلسله صوفیه بوده است .

مشارالیه باشاعر معاصر خویش شیخ سعدی علیه الرحمه هم مسلک و سالك طریقه صوفیه عجم بوده است .

این سلسله از متصوفه قدیم ایران و یرو شیخ شهاب الدین سهروردی میباشند . شیخ شهاب الدین از کبار ائمه تصوف است اسم مشارالیه عمر و در سال ۵۳۹ هجری متولد شده تحصیلات خود را نزد نجیب الدین سهروردی تمام کرده و غالب عمر خویش را بر ریاضت گذرانیده است .

شیخ شهاب الدین صاحب تألیفات بسیاری است که بعضی از آنها باقی است . وفات او در سال ۶۳۲ واقع گشته رباعی ذیل نیز از او است .

ای دوست وجود و عدمت اوست همه  
 سرمایه شادی و غمت اوست همه  
 تو دیده نداری که بینی او را  
 و نه ز سرت تا قدمت اوست همه  
 شیخ سعدی هم بمصاحبت و ملاقات او نائل گشته چنانچه در  
 بوستان میفرماید :

مرا پیر ارشاد مرشد شهاب دواندرز فرمود در روی آب  
 باری کمال الدین قصیده ذیل را که از قصاید عرفانی او بشمار  
 است در مدح مرشد خویش بنظم آورده است .

دلا بکوش که باقی عمر دریابی  
 که عمر باقی از این عمر بر گذریابی

به آب علم پیروز درخت ایمان را  
 نگاه کن که از آن چند بارور یابی

چنان بعالم صورت ذلت بر آشفته است  
 که گر بعالم معنی رسی صور یابی

چو شیر مادر خون پدر حلال کنی  
 بگاه کینه اگر دست بر پدر یابی

ز جیب خلق کنی دست اعتراض جدا  
 چو دامن همه در قبضه قدر یابی

بدین صفت که تو کم کرده طریق نجات  
 ز پیروی بزرگان راهبر یابی

شهاب دین عمر سهروردی آن رهرو  
 که از مسألك او دیو بر حذر یابی

بچشم دانش در ذات او تأمل کن  
 که آدمی را در صورت بشر یابی

الی آخر قصیده که بالغ بر ۸۰ بیت است .  
 ولیکن باید دانست که این زهد و وزع مثل همه جا و همیشه  
 توانسته است که در مقابل ذوق و شور شاعری مقاومت نماید بهمین  
 مناسبت کمال الدین گاه گاه دامن لب را بشراب ناب آلوده میساخته و  
 در تقاضای شراب قطعاتی برفقا و بزرگان عصر میفرستاده است .  
 همچنین در بازی نرد مهارتی بسزا داشته و از نرادان مهم وقت  
 بشمار میرفته است قطعه هم در مذمت نرد ساخته و اصطلاحات دقیقه  
 آنرا ذکر کرده است .

### ( کلیات حالات کمال الدین )

کمال الدین از سن ۱۴ و ۱۵ سالگی شروع بشاعری نموده  
 است در مرثیه پدرش که در سال ۵۸۸ هجری و ۲۰ یا ۱۹ سالگی  
 او اتفاق افتاده قصیده معروف خود را با مطلع ذیل بنظم آورده است .  
 روزی و طء کحلی شب بر سر آورم  
 بگریزم از جهان که جهان نیست در خورم  
 این قصیده را با اینکه در بیست سالگی برشته نظم در آورده  
 معذک بسیار پخته و بلند است و ابدأ اثر مبتدی از وی محسوس  
 نیست عجیبتر اینکه در آنموقع بشاعری شهرتی کامل یافته و این  
 اشعار تا مسافت بمبئی رفته است

سنم ز بیست گرچه فزون نیست میشود

گردون پیر از بن سی و دو چاکرم

تا حد غرب گوهر تیغ زبان من

بگرفت و من جو تیغ به بند شکم درم

بدیهی است برای چنین شهرتی که تا سرحد غرب توسعه یابد

افلا چند سال شاعری لازم است . از اینرو میتوان حدس زد که

مشار الیه از سن ۱۴ بلکه ۱۲ سالگی شروع بسخن سرائی نموده  
و در سن بیست سالگی بچین اشتهاری نائل شده است .

در حال مشارالیه در همین قصیده از فقر شکایت نموده میگوید :

از ساحری عصای کلیم ولی جسود

چون هر کجا که هست گلبست همبرم

طرفه کلاه نرگس و چین قبای گل

ز ربفت و من برهنه قدم چون صنوبرم

در جیب فقر اگر چه نهانم کند فلک

پیدا شوم که همنفس مشک اذفرم

این فقر ظاهراً دوامی تموده و اندکی بعد امرای صاعدیه

اصفهان به تجلیل وی توجه کرده گریبان او را از دست فقر رها  
کرده اند .

متبین مقال آنکه در همین اوقات از طرف صدر زمان امیر

شهاب الدین خالص که مجددوح وی و جمال الدین بوده به یکی از  
مشاغل دولتی منصوب گردیده است .

این شغل چندان دوامی نیافته و در اثر نسبتهایی که به وی

داده اند معزول و مینغوض شهاب الدین واقع شده و دیرگاهی در  
سودای این معزولی مشغول کشمکش بوده است .

امیر وقت بعزل وی راضی نشده بمصادره و جریمه نقدی او

نیز امر کرده است . کمال الدین قصیده ذیل را برای استدعای عفو  
و ترك مصادره و جریمه فرستاده است .

توئی که همت تو از کرم جدا نبود

چنانچه چشمه خورشید بی ضیا نبود

کدام نسبت بدخدمتی بمن باشد

که بامن از بی آن جرمت اعتنا نبود

حقوق من هم بگذار چون منی شاید  
که بار دوست و امسالت آشنا نبود  
تا آنکه در این شعر تقریباً اقرار بخطای خود کرده میگوید:  
گر قم آنکه زمن خود کجی پدید آمد  
نهاد هیچ بشر خالی از هوا نبود  
اگر چه لاف زدن از خود احمقی باشد  
در این دیار به از من سخن سرا نبود  
یاری و بتازی و نظم و نثر سخن  
همینم نفسی گر چه بی خطا نبود  
ز هیچ فن ز فنون هنر نیم خالی  
اگر چه هر یک تا جد آنها نبود  
گاه من همه شرم است و خویشن داری  
که خاک بر سر شاعر که او کدا نبود  
تو نام نیک طلب مال را چه وقع بود  
که آن بیاید و اینرا بسی بقما نبود  
زر و درم بنماند نظر بمعنی دار  
که بس فکند بزرگان به از ثنا نبود  
به رد مقدمه باری اشارتی فرمای  
که عزل و مقدمه با یکدگر روا نبود

از قرار معلوم قصیده فوق مؤثر واقع نشده و مأمورین وصول  
تقدیمی دالان خانه کمال الدین را تخلیه نکرده اند. ناچار قصیده  
ذیل را فرستاده است. قصیده دوم که با تأثر بسیار و تشدد کامل  
منظوم شده ظاهراً کار خود را کرد و گریبان استاد عصر را از چنگ  
مأمورین نجات داد.

ای جناب تو قبله احرار مملکت را برایت استظهار

چيست اين بى عنایتى با من  
عالم و شاعر و اديب و فقيه  
منكه اين هر چهارم از تو چرا  
هيچ سرور نكشت شاعر را  
خود چكار خزينه راست شود  
از دوسه كهنه جبه و دستار

پس از اين كمال الدين رسماً بشاعرى پرداخته و ديگر بشغلى مشغول نشده است .

در واقع ابتدای فراغت و آسایش كمال الدين از اين موقع است چه در دربار امرای صاعديه منزلتى تمام يافت و بقول دولتشاه سمرقندى ( او را اسباب ديناوى و استعداد كلى فراهم آمده بود ) از حيث معيشت آسوده گرديد .

ولى اين ثروت را فقط در راه آسایش خویش صرف نيمكرده و چنانچه تذكرة فوق الذكر متذكر ميشود همواره فروماندگان را از اموال خود بطريق معامله دستگيرى مينموده است .

بعلاوه نگاهدارى پانزده نفر نانخور و چند رأس مر كوب كه از آثار او مستفاد ميشود براى يك زندگانى متوسط قرون وسطى ناگزير بوده - و اين اندازه تجمل براى ندمای سلاطين و نزديكان دربار كزاف و اغراق بنظر نمايد از املاك و اراضى نيز مختصرى داشته است منجمله قدرى از املاك قريه لبان نيمفرسنگى اصفهان را مالك بوده است كه شخصى موسوم به عمر از اهالى آن قريه از دست او خارج ساخته و كمال الدين براى اين موضوع به شهاب الدين خالص امير وقت شكابت نموده و قطعاتى نوشته است .

از آنجمله :

جهان دانش و معنى شهاب الدين توئى آنكس

كه چشم عقل كم بيند چو تو بسيار دانى را

بدشامی و سرهنگی بدرگاہ توو محتاجم  
 نه بهر خود معاذ اللہ که دیگر قلبانی را  
 بصد حیلت بخون دل بغمری کرده ام حاصل  
 محقر ملککی ویران وجوه نیم نانی را  
 ز جور یک دو نامعلوم شد اینک دو سال افزون  
 که تا من ز ارتفاع آن نکردم تر دهانی را  
 چه باشد گر در این دوران که میماند شاهان را  
 بمالم من بجاه توو یکی پالیزبانی را  
 این مرافعه تا دو سال پس از اینهم باقی بوده چنانچه به یکی  
 از امرای وقت مینویسد :

ای صفات کرمت روحانی	وی تو در ملک نظام ثانی
سابقاً داده ام اندر خدمت	شرح نظام عمر لیبانی
آن بهر تیر و تبر شایسته	و آن پیر محضت و رنج ارزانی
چار سال است که محبوس ویم	من دانا ز سر نادانی
اینهم از طالع منحوس من است	که شکاری است سک کهدانی

الی آخر . -

باری کمال الدین پس از آنکه فراغت بال و معاش خود را  
 تأمین کرد مبتلا باختلالات مزاجی گشته و دچار امراض گوناگون  
 شده است .

از امراضی که در دیوان او قید شده مرض جرب است که  
 قصیده ذیل را در شکوای مرض مزبور برشته نظم کشیده .

کوه تعب شده است ز رنج جرب تم

بیچاره من که کوه به ناخن همی کنم

ر گهای من چو چنگ برون آمده ز پوست

بس من بتاخان خود آن چنگ میزنم



از بهر آنکه نیست گهرهای من خوشاب  
 هر دم هزار دانه ناسفته بشکم  
 چشمیست باز مانده در او دانه‌های اشک  
 ز اندام خسته موضع هر چشم سوزنم  
 جوجو جو خوشه کردمش از زخم ناخآن  
 این تن که دانه دانه بر آمد چو خرمنم  
 از خشک ریش اگر تو بینی تن مرا  
 گوئی مگر که زنگ بر آورده آهم



مرض دیگر که مدتها کمال الدین را بسختی و تعب داشته است  
 چشم درد شدیدی بوده که در اثر آن ضعف باصره به وی عارض گشته  
 و در بعضی قصاید خود نیز به آن اشاره کرده است از همه بهتر قصیده  
 بایه او است که در باب درد چشم خود سروده و راستی داد سخن  
 را در این قصیده داده است .

حس لطیف شاعر بقدری دقایق این مرض را معجم ساخته که  
 بهتر از این ممکن نیست خلق معنی و مضمون کرد .  
 تمام تألمات و تصورات یکنفر مردم را در نظر گرفته و آنرا  
 با دقیق ترین اشارات و لطیف ترین تشبیهات آراسته است .  
 اینک محض نمونه چند شعر از قصیده مشروحه فوق ذیلا  
 نقل میکنیم : -

جانم ز درد چشم بجان آمد از عذاب  
 یارب چه دید خواهم از این چشم دیر یاب  
 انسان عین گشت چو فرزند نا خلف  
 بودنش رنج خاطر و نا بودنش عذاب  
 گویند مشک ناب شود خون بروز کار  
 دیدم بچشم خویش که شد مشک خون ناب

از رخته ها که گشت ز جوشش براو بدید  
چشم درست کرده به بادام اتساب  
از اضطراب مردم چشمم در او چنانک  
در نسج عنکبوت طپیدن کنند ذباب  
این سایه پروزیده که طفلی است نازنین  
رخسار در کشیده ز خورشید و ماهتاب  
همچون ستاره چشم مایل به تیرگی است  
میلم بسوی ظلمت چون رای نا صواب  
میدید از مسافت ده میل چشم من  
اکنون که میل دید کند رای انقلاب  
بر سیخها کباب اگر دیده بین  
بر بلك چشم من مزه چون سیخ بر کباب  
چشم گل شکفته و اشکم گلاب گرم  
یارب مباد کس چو من اندر گل و کلاب  
بر آسمان چشم من از اشک آبله است  
سیاره و ثوابت بی حد و بی حساب  
اینهم ز جورها است که دور زمانه کرد  
در چشم یار مستی و در چشم من شراب  
چشم چو آسیا و دراو دانه آبله است  
گردون بیخون دل شده این کرد آسیاب  
بر چشم خود نشانمش از ناز اگر کسی  
از شاعران بگوید این گفته را جواب

راستی استقبال قصیده فوق کاری بس مشکل است و از شعرای  
بعد نیز کسیکه این قصیده را استقبال کرده است سلمان ساوجی است  
که با همین بحر و قافیه ساخته و خوانسته است بچشم کمال الدین

بنشینند ولی حکمیت در این دو قصیده از وظیفه اسانید معظم است .  
 قصیده سلمان ساوجی با مطلع ذیل شروع میشود :

دردا که درد کرد سواد بصر خراب

ایام کرد چشمه چشم مرا سراب

اتفاقاً سلمان ساوجی در موقعی این قصیده را استقبال کرده است  
 که خود مبتلا بدرد چشم شدیدی بوده ولی چنانچه خود اعتراف  
 کرده است ابدأ نمیتوان قصیده سلمان را در ردیف قصیده کمال الدین  
 محسوب داشت بالاخره سلمان قصیده خویش را با شعار ذیل خاتمه میدهد :

چشم و چراغ دوده منعی کمال دین

ای کرده آفتاب کمالت خرد خطاب

بهر ستار پای تو هر لحظه پر کند

چشم آستین و دامنم از لؤلؤ خوشاب

هر چند نظم تو بشکست از کلام من

در شکسته به ز بی چشم درد یاب

ز اهل نظر جواب سخن کرده شوال

چشم شکسته بسته بیان کردم این جواب

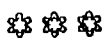
کمال الدین از چشم درد فوق الذکر لطمه بزرگ دیده و  
 صرف نظر از قصیده مشارالیه از اشعار دیگر وی نیز شکایت از  
 نقص چشم و فنور در قوه باصره مستفاد میشود .

اتفاقاً هر وقت که باین موضوع تصادف میکند آه های سوزناکی  
 در عبارات وی یافت میشود که خواننده را بتأثر و تأسفت خاصی  
 سوق میدهد .

این نکته برای شعرا يك عارضه طبیعی است ، پیش آمده های  
 محرک و مؤثر - ترقی و تنزل های دلمی - وقوع حوادث و اتفاقات  
 ناگهانی - آلام و مشقات - تازیانه فکر شاعرانه ، هرچیزه تأثیر

تاویانه بیشتر باشد ناله ها - فریادها - شکوایهای شاعر شدیدتر و مؤثرتر شنیده میشود هجوم غزها - دره - یسکان - حصارنای - محیس پادشاه انوری - ناصر - خسرو - مسعود - سعد - خاقانی را فریاد آوردند .

کمال الدین هم از رمد طولانی مینالیده و این مصاحب چندین ساله روح او را میفشرده است .



### روحیات کمال الدین -

دقیق ترین دقیق شاعر شناسی در زیر این عنوان مستور است . تشخیص روحیات شاعر از پشت پرده های قرون و اعوام ، از زیر صدها هزار شب و روز کاری است درخور غور و تأمل .

زیرا روح شاعر یکروح عادی نیست ، دریائی است انباشته از روح اسرار و اسرار روح - فضائی است مملو از غوامض خلقت و لطائف طبیعت ، تنها سببی که راه را نزدیک و مطلوب را در دسترس نهاده است اثر شاعر است - اثریکه از زیر نگاه ملیوتها آدمی گذشته و بدست ما رسیده است ، با آن اثر میتوان پی بوجود مؤثر برد -

پس از صدسال اگر پرسى کجا او ❀ زهریبتى ندا آید که ها او کمال الدین برخلاف شعرای بعد از مغول مردی ترقی خواه و مایل بحسن اشتهار و حفظ مقام بوده است .

بگوشه گیری و ریاضت ابداً راغب نبوده و غالباً میل داشته است که اوقات خود را بمصاحبت بزرگان و امرا بگذراند .

( تخصص در بازی نرد از ضروریات ندمای این عصر است )

همیشه مایل بوده است که مردم او را در ردیف بزرگان دانسته از احترام او هیچ فروگذار نکنند - اشاره بموضوع فوق است : من کنون زاحمقی چنان شده ام که زخلق احترام میخواهم بر گروهی سلام می نکنم و ز گروهی سلام میخواهم چون در آیم بمحفل و بروم از بزرگان قیام میخواهم

خویشتر را بهر صفت که بود از عداد کرام میخوام  
 مختصر همچو خواجگان خود را خواجگی تمام میخوام  
 از اتفاقاتی که باهمت و اعتبار وی لطمه میزدند بسیار  
 گریزان بوده و مجاهدات وی بیشتر در مواقعی است که آبرو و عظمت  
 وی در معرض آسیب و کاهش بوده است .  
 چنانچه در قضیه معزولی خویش چندان سلب استفاده های مادی  
 نمیشکرسته و همه شکایت و تأسف وی از تنزل مقام و خورسندی  
 دشمنان بوده است .

شیرنر از زبونی بز بود پیش من و اکنون اسیر حیلث روباه ماده ام  
 فرزین پناه بودم بر عرصه مراد و امروز از تراجیع دولت پیاده ام  
 از بیم آنکه شادی دشمن فرون شود بر عجز خویش نام قناعت نهاده ام !  
 بدیبهی است اینگونه نفوس قناعت بما حضر نکرده برای وصول  
 بترقی ریاضت و ترک دنیا را ترک میکنند .

اگرچه در اشعار وی گاهی از قناعت و ریاضت و عدم اعتنا بامور  
 دنیوی تمجید و تکریم نموده ، ولی این مربوط بدوق عرفانی او است  
 و ربطی بخصایص روحی او ندارد ،  
 بیابارت ساده تر - قناعت را خوب میدانسته ولی خود  
 نمیتوانسته است !!

از مغلوبیت در میدان حیات بسیار متأثر میشده چنانچه در قضیه  
 مشاجرات ملکی با عمر لبنانی میخواست است حریت خود را گوشمال  
 داده تلافی مغلوبیت خویش را بنماید .

این است که از امیر وقت استدعا کرده

( بدشاهی و سرهنکی بدر گاه تو محتاجم . . . . )

بمال من بجاه تو یکی پالیز بانی را (

به تجمل و تعین اعتقادی کامل داشته بهمین مناسبت اسب و

استرهای که در طولیه داشته است بازین وستامهای قیمتی آراسته بوده اند .  
از طرف دیگر مایل بوده است که همیشه زبردستان و بستگان  
زیاد داشته آنها را با کمال آسایش اداره نماید - در مواقع انقلاب  
بیشتر غم آنها را میخورده و نمیخواسته است خویشان را از حفظ آنان  
عاجز مشاهده نماید .

دوش عقلم که ترجمان من است برده از پوشش نهان بر داشت  
گفت زنهار کار خود دریاب که فلک ساز امتحان بر داشت  
تو و ده بانزده خورنده کنون چون تو بایند دل زجان بر داشت  
کمال الدین علاقه بسیاری باشتهار داشته مخصوصاً مایل بوده است  
که در این زمینه از پدر خویش عقب نمانده نام وی را نیز زنده کرده باشد .  
بهین مناسبت میلی بمسافرت نداشته و راضی نمیشده است که  
از تشخصات محلی خود چشم پوشیده بولایتی که او را نمیشناسند  
مسافرت کند - مشارالیه در مدت حیات یکمرتبه مسافرت طولانی نموده  
آنها بخوارزم بوده است .

این مسافرت نیز ساده و درویشانه نبوده بلکه بمصاحبت یکی  
از امرای وقت که شاید شمس الدین خوارزمی باشد بخوارزم رفته  
و توقف وی بیش از یکسال نبوده است در مدت توقف خوارزم چند  
قصیده بجهت بزرگان آن سامان ساخته منجمله در یکی از قصاید مذکور  
از سرمای خوارزم شکایت کرده میگوید

فصل دیمه بخوارزم اندر جامه گرهست یکی صد باید  
و نیز :

گشت سرما چنانکه درینی نفس باد همچو سوهان است  
شمس گردون ضعیف و اندک نور بر مثال چراغ دزدان است  
هر کرا پوشین پشمینه است گردن افزا همچو حمدان است !